

فصل تماشایی

محسن اعلا



با تمام تشنگی‌هایش فصل تابستان رسید از راه دارد او با تاب و تب، گرما پیش دریا یک اقامتگاه

در اقامتگاه او خورشید گرم و بی تابانه می‌تابد روی این ساحل، نسیمی گرم می‌وزد آرام و می‌خوابد

چشم تابستان پُر از نور است دست او سرشار از گرما دست‌های مهربانش را می‌کشد او بر سر دریا

در کنار موج و ماهی‌ها فصل تابستان تماشایی‌ست چشم می‌دوزد به دریا او غرق در افکار دریایی‌ست

روز تعطیل

بهزاد مرادی فر (چهارتنگی)



یک روز تعطیل همراه بابا با شور و شادی رفتم به دریا

دیدم که ناگاه بر روی شن‌ها افتاده بی‌جان یک ماهی آنجا

پوشیده بر تن تن پوش پولک با باله‌هایی زیبا و کوچک

انداختم من او را به دریا تا جان بگیرد ماهی در آنجا

فصل تابستان رسیده بچه‌ها

مرتضی امیری اسفندقه*



بچه‌ها! سه‌ماه تعطیلی رسید مدرسه‌ها بچه‌ها تعطیل شد باز آمد فصل تابستان داغ فصل باغ و میوه و زنبیل شد

باغ می‌خندد به روی باغبان ابر، دست چشمه را رو می‌کند رازهای غنچه افشا می‌شود کوچه‌ها را باد جارو می‌کند

خوش خوشک از راه آمد فصل گرم نرم‌نرمک رفت فصل نوبهار فصل تابستان شد و صحرا و دشت فصل تابستان شد و دریا کنار

فصل تابستان رسیده بچه‌ها هر کسی کار خودش، بار خودش کوچه‌ها بوی هیاهو می‌دهد هر کسی آتش به انبار خودش

فصل تاب و فصل توپ و شانس فصل آلاسکا و فصل فالی است دوره‌گردی‌های من آغاز شد سینی من باز اما خالی است

فصل دوغ سرد، فصل بستنی فصل آب حوض‌ها، زیبا و زشت ظهر داغ و کوچه‌های دوردست کوچه‌های تشنه یخ‌در بهشت

مدرسه‌ها بچه‌ها! تعطیل شد بچه‌ها سه‌ماه تعطیلی رسید ماه دیدار عموها، عمه‌ها ماه گردش‌های فامیلی رسید

بچه‌ها دارید کم کم می‌روید می‌روید و مدرسه جا مانده است می‌روید و یک مداد ناتمام در کلاس درس تنها مانده است

می‌روید و چهره تخته سیاه بی شما دارد که درهم می‌شود میزهای مدرسه ساکت شدند مدرسه دارد پر از غم می‌شود

بید مجنون حیاط مدرسه از تماشا جا نماند بچه‌ها! بچه‌ها فراش پیر مدرسه مدرسه! تنها نماند بچه‌ها!

*از: وبلاگ شهرستان ادب

